دائره چهل و سه ابواب منشعب

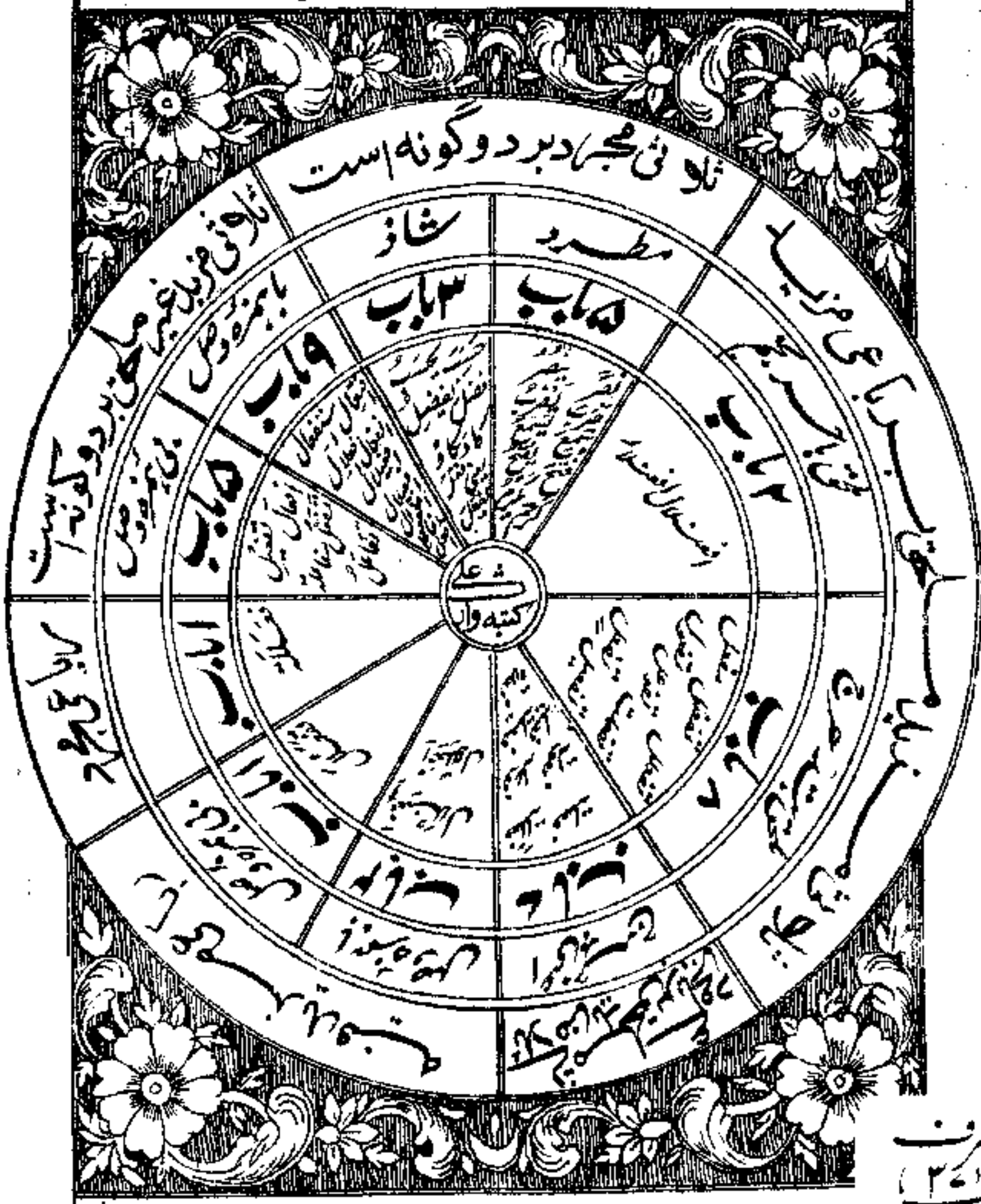

نسخه منشعب در مطبع شعله کانپور طبع رسید

برچیده از کتابخانه دیجیتال هندوستان http://dli.iiit.ac.in
باز تکثیر از کتابخانه کتاب فارسی http://www.KetabFarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة على رسوله محمد وآله و
اصحابه اجمعين بدان رزقك الله تعالى في الدارين كه جملهٔ افعال متصرفه
واسماء متمكنه از روی ترکیب حروف اصلی بر دو گونه است ثلاثی و رباعی اما
ثلاثی آن باشد که در ماضی او سه حروف اصلی باشد چون نصر و ضرب و
رباعی آن باشد که در ماضی او چهار حروف اصلی باشد چون بعثر و دحرج
اما ثلاثی بر دو گونه است یکی مجرد که در ماضی او حرف زائد نباشد و دیگر مزید فیه
که در ماضی او حرف زائد نیز باشد اما آنکه در و حرف زائد نباشد آن نیز

باب اول

هر دو گونه است یکی مطرد که وزن او بیشتر آید و دیگر شاذ که وزن او
کمتر آید یا مطرد و اینجا باب ست باب اول فعل یفعل بفتح العین فی
الماضی وضمها فی الغابر چون النصر والنصرة یاری کردن نصر ینصر نصرا فهو ناصر ونصر ینصر نصرا فهو منصور
الامر منه انصر والنهی عنه لا تنصر الظرف منه منصر والآلة منه منصر ومنصرة ومنصار
وتثنیتها منصران ومنصران والجمع منهما مناصر ومناصير
افعل التفضیل منه انصر والمؤنث منه نصری
وتثنیتها انصران ونصریان والجمع منهما انصرون
اناصر ونصر ونصریات الطلب حسن الدخول
درآمدن القتل کشتن الفتل تافتن باب دوم فعل یفعل
بفتح العین فی الماضی وکسرها فی الغابر چون الضرب زدن
ورفتن بر روی زمین و پدید کردن مثل تصریفه ضرب یضرب
ضربا فهو ضارب وضرب یضرب ضربا فهو مضروب الامر منه
اضرب والنهی عنه لا تضرب الظرف منه مضرب والآلة منه
مضرب ومضربة ومضراب وتثنیتها مضربان ومضربان والجمع
منهما مضارب ومضاريب افعل التفضیل منه اضرب والمؤنث منه

ضَرْبِي وتثنيتهما اَضْرِبَانِ وضَرْبِيَانِ والجمع منهما اَضْرِبُونَ و
اَضَارِبُ وضُرَبٌ وضُرَبِيَاتٌ الغَسْلُ شستن الغَلَبُ غلبه
كردن الظُّلْمُ ستم كردن الفصل جدا كردن **باب سوم** بروزن
فَعِلَ يَفْعَلُ بكسر العين في الماضي وفتحها في الغابر چون اَلسَّمْعُ والسَّمَاعُ
شنيدن وگوش فرا داشتن تصريفه سَمِعَ يَسْمَعُ سَمْعًا فهو سَامِعٌ و
سُمِعَ يُسْمَعُ سَمْعًا فهو مَسْمُوعٌ الامر منه اِسْمَعْ والنهي عنه لَا تَسْمَعْ الظرف
منه مَسْمَعٌ والآلة منه مِسْمَعٌ ومِسْمَعَةٌ ومِسْمَاعٌ وتثنيتها مِسْمَعَانِ
ومِسْمَعَانِ والجمع منهما مَسَامِعُ ومَسَامِيعُ افعل التفضيل منه اَسْمَعُ والمؤنث
منه سُمْعَى وتثنيتهما اَسْمَعَانِ وسُمْعَيَانِ والجمع منهما اَسْمَعُونَ واَسَامِعُ
وسُمَعٌ وسُمْعِيَاتٌ العِلْمُ دانستن الفَهْمُ دريافتن الحِفْظُ نگاه داشتن الشَّهَادَةُ
گواهي دادن الحَمْدُ ستودن الجَهْلُ نادانستن **باب چهارم** بروزن فَعَلَ
يَفْعَلُ بفتح العين فيهما چون اَلْفَتْحُ گشادن تصريفه فَتَحَ يَفْتَحُ فَتْحًا فهو فَاتِحٌ و
فُتِحَ يُفْتَحُ فَتْحًا فهو مَفْتُوحٌ الامر منه اِفْتَحْ والنهي عنه لَا تَفْتَحْ
الظرف منه مَفْتَحٌ والآلة منه مِفْتَحٌ ومِفْتَحَةٌ ومِفْتَاحٌ وتثنيتها مِفْتَحَانِ
ومِفْتَاحَانِ والجمع منهما مَفَاتِحُ ومَفَاتِيحُ افعل التفضيل منه اَفْتَحُ والمؤنث منه
فُتْحَى وتثنيتهما اَفْتَحَانِ وفُتْحَيَانِ والجمع منهما اَفْتَحُونَ واَفَاتِحُ وفُتَحٌ وفُتْحَيَاتٌ
الصَّبْغُ بكار داشتن الصَّبْغُ رنگ كردن الرَّهْنُ گرو داشتن السَّلْخُ پوست كشيدن

بدانکه هر فعلی که برین وزن آید بجای عین فعل یا لام فعل او حرفی باشد از حروف
حلق و حروف حلق شش است الحاء و الخاء و العین و الغین و الهاء و الهمزه
که مجموع وی اغ حعه باشد اما رگن بر کن و ای یا بی افشاذ باب پنجم
بر وزن فعل یفعل بضم العین فی الماضی و الغابر بدانکه این باب لازم است
بیشتر اسم فاعل این باب بر وزن فعیل می آید چون الکرم و الکرامة بزرگ شدن
تصریفه کرم یکرم کرما و کرامة فهو کریم الامر منه اکرم و النهی عنه لا تکرم
الظرف منه مکرم و الآلة منه مکرم و مکرمة و مکرام و تثنیتها مکرمان و مکرمان
و الجمع منهما مکارم و مکارم الفعل التفضیل منه اکرم و المؤنث منه کرمی و تثنیتها
اکرمان و کرمیان و الجمع منهما اکرمون و اکارم و کرم و کرمیات اللطف و
اللطافة پاکیزه شدن القرب نزدیک شدن البعد دور شدن الکثرة
بسیار شدن اما شاذ آنکه وزن او کمتر آید از آنکه باب است باب اول
بر وزن فعل یفعل بکسر العین فیهما چون الحسب و الحسبان پنداشتن تصریفه
حسب یحسب حسبا و حسبانا فهو حاسب و حسب یحسب حسبا و حسبانا فهو
محسوب الامر منه احسب و النهی عنه لا تحسب الظرف منه محسب و الآلة
منه محسب و محسبة و محساب و تثنیتها محسبان و محسبان و الجمع منهما محاسب
و محاسیب الفعل التفضیل منه احسب و المؤنث منه حسبی و تثنیتها احسبان و حسبیان
و الجمع منهما احسبون و احاسب و حسب و حسبیات بدانکه صحیح ازین باب جز

حَسِبَ يَحْسِبُ ونَعِمَ يَنْعِمُ دیگر نیامده است النِّعْمَةُ خوش عیش شدن **باب دوم**
بروزن فَعِلَ يَفْعَلُ بکسر العین فی الماضی وفتحها فی الغابر بدانکه صحیح ازین باب جز
فَضِلَ يَفْضَلُ دیگر نیامده است وبعضی حَضِرَ يَحْضَرُ ونَعِمَ يَنْعَمُ را ازین باب گویند
چون الفضل افزون شدن وغلبه کردن انصر لفیه فَضِلَ يَفْضَلُ فَضْلًا فهو فَاضِلٌ و
فُضِلَ يُفْضَلُ فَضْلًا فهو مَفْضُولٌ الامر منه اُفْضُلْ والنهی عنه لَا تَفْضَلْ الظرف منه
مَفْضَلٌ والآلة منه مِفْضَلٌ ومِفْضَلَةٌ ومِفْضَالٌ وتثنیتها مَفْضَلَانِ ومِفْضَلَانِ
والجمع منهما مَفَاضِلُ ومَفَاضِيلُ افعل التفضیل منه اَفْضَلُ والمونث فُضْلَى وتثنیتها
اَفْضَلَانِ وفُضْلَيَانِ والجمع منهما اَفْضَلُونَ واَفَاضِلُ وفُضَلٌ وفُضْلَيَاتٌ انصر
حاضر شدن **باب سوم** بروزن فَعُلَ يَفْعُلُ بضم العین فی الماضی وفتحها فی الغابر
بدانکه هر ماضی که مضموم العین باشد مستقبل او نیز مضموم العین آید مگر در صرف واحد از معتل
عین واو مانند کَدُتْ تَكَادُ چون اَلْكُودُ والكِيدُودَةُ خواستن ونزدیک شدن انصر لفیه
كَادَ يَكَادُ كَوْدًا وكِيدُودَةً فهو كَائِدٌ وكِيدَ يُكَادُ كَوْدًا وكِيدُودَةً فهو مَكُودٌ الامر منه كُدْ
والنهی عنه لَا تَكُدْ الظرف منه مَكَادٌ والآلة منه مِكْوَدٌ ومِكْوَدَةٌ ومِكْوَادٌ وتثنیتها مَكَادَانِ
ومِكْوَدَانِ والجمع منهما مَكَاوِدُ ومَكَاوِيدُ افعل التفضیل منه اَكْوَدُ والمونث منه كُوْدَى
تثنیتها اَكْوَدَانِ وكُوْدَيَانِ والجمع منهما اَكْوَدُونَ واَكَاوِدُ وكُوْدٌ وكُوْدَيَاتٌ كَدْتُ در اصل
كَوَدْتُ بود ضمه بر واو دشوار داشته نقل کرده بما قبل دادند واو از جهت اجتماع ساکنین
افتاد بعده دال را بتا بدل کردند تا او تا او غام نمودند کَدْتُ شد وتَكَادُ در اصل تَكْوَدُ بود حرکت واو

نقل کرده بما قبل داده اند پس از جهت فتحهٔ ما قبل واو الف گشت تکاوشد و این لغت را
بعضی از سمع یکسمع گویند اما ثلاثی منشعب که در و حرف زائد باشد بر دو گونه است
یکی آنکه ملحق برباعی باشد دوم آنکه ملحق برباعی نباشد اما آنکه ملحق برباعی نباشد نیز
بر دو گونه است یکی آنکه در و الف وصل در آید و دیگر آنکه در و الف وصل در نیاید
اما آنکه در و الف وصل در آید آن نه باب است **باب اول** بر وزن افتعال چون الاجتناب
پرهیز کردن **تصریفه** اجتنب یجتنب اجتناباً فهو مجتنب و اجتنب یجتنب
اجتناباً فهو مجتنب الامر منه اجتنب والنهی عنه لا تجتنب الاقتباس نور چیدن
الاقتناص صید کردن الالتماس جستن الاحتراز بکسو شدن الاحتمال بر دوش
الاختطاف ربودن **باب دوم** بر وزن استفعال چون الاستنصار طلب یاری
کردن **تصریفه** استنصر یستنصر استنصاراً فهو مستنصر والمفعول مستنصر
استنصاراً فهو مستنصر الامر منه استنصر والنهی عنه لا تستنصر الاستغفار آمرزش خواستن
الاستفسار پرسیدن الاستغفار رسیدن و رمانیدن الاستخلاف کسی را بجای خویش باجای
دیگری نشاندن الاستمتاع برخورداری گرفتن بکسی یا بچیزی بدانکه این باب لازم
و متعدی هر دو آمده است **باب سوم** بر وزن انفعال چون الانفطار شگافته شدن
بدانکه هر فعلیکه بر وزن آید لازم باشد **تصریفه** انفطر ینفطر انفطاراً فهو منفطر
الامر منه انفطر والنهی عنه لا تنفطر الانصراف باز داشتن الانقلاب برگشته شدن
باب چهارم بر وزن افعلال بدانکه این باب لازم است چون الاحمرار سرخ شدن

تصریفه احمر یحمر احمرارا فهو محمر الامر منه احمر احمرر والنهی عنه لا تحمر لا تحمرر
الاخضرار سبز شدن الاصفرار زرد شدن الاغبرار گرد آلوده شدن
الابلقاق ابلق شدن اب باب پنجم بروزن افعیلال چون الادهیام
سخت سیاه شدن تصریفه ادهام یدهام ادهیاما فهو مدهام الامر منه ادهام
ادهامم والنهی عنه لا تدهام لا تدهامم الاسمیر ار گندم گون
شدن الاکمیتات کمیت شدن اب الاشهیاب سفید شدن اب الاصحیار
خشک شدن نبات بدانکه این باب لازم ست باب ششم بروزن افعیعال
چون الاخشیشان سخت درشت شدن تصریفه اخشوشن یخشوشن اخشیشانا
فهو مخشوشن الامر منه اخشوشن والنهی عنه لا تخشوشن الاخریراق دریده شدن جامه
الاخلیلاق کهنه شدن جامه الاملیلاق شور شدن اب الاحدیداب کوزه شدن پشت
بدانکه این باب هم لازم ست در قرآن شریف نیامده است باب هفتم بروزن
افعوعال چون الاجلواذ شتافتن تصریفه اجلوذ یجلوذ اجلواذا فهو مجلوذ الامر منه
اجلوذ والنهی عنه لا تجلوذ الاخرواط چوب تراشیدن الاعلواط بگردن شتر
آویخته بر سوار شدن یقال اعلوط البعیر اذا تعلق بعنقه وعلاه بدانکه ازین باب چیزی
در قرآن نیامده است باب هشتم بروزن فاعل چون الاتاقل گران بار شدن و
خود را گران بار ساختن تصریفه اتاقل یتاقل اتاقلا فهو متاقل الامر منه
اتاقل والنهی عنه لا تتاقل الادارک در رسیدن الاساقط میوه

از دخت افگندن الاشابه همشکل شدن الاصالح پاکیزه گرداشتی کردن باب نهم
بروزن افعلل چون الاحمرار پاک شدن تصریفه احمر یحمر احمرارا فهو محمر الامر منه
احمر والنهی عنه لا تحمر الازمل جامه در پوشیدن الاضطراع زاری کردن
الاجتنب دور شدن الاذکر پند پذیرفتن و یاد کردن بدانکه اصل باب افاعل
و افعل تفاعل و تفعل بوده تا را ساکن کرده بفا بدل کرده فا را در فا ادغام کردند
از جهت مجانست در مخرج پس همزه وصل را در آوردند تا ابتدا بسکون لازم نیاید اما آنکه
در والف وصل در نیاید آنرا پنج باب هست **باب اول** بروزن افعال چون
الاکرام گرامی کردن تصریفه اکرم یکرم اکراما فهو مکرم و اکرم یکرم اکراما فهو مکرم
الامر منه اکرم والنهی عنه لا تکرم الاسلام مسلمان شدن و گردن نهادن
بطاعت الاذهاب بردن الاعلان آشکارا کردن الاکمال تمام کردن بدانکه
همزه امر حاضر این باب وصلی نیست بلکه همزه قطعی ست که حذف کرده شده است
از مضارع او یعنی تکرم که در اصل تاکرم بوده است از برای موافقت اکرم که
در اصل ءاکرم بوده است همزه ثانی از جهت اجتماع همزتین افتاد اکرم شد
باب دوم بروزن تفعیل چون التصریف گردانیدن تصریفه
صرف یصرف تصریفا فهو مصرف و صرف یصرف تصریفا فهو مصرف الامر منه
صرف والنهی عنه لا تصرف التکذیب دروغ گو دانستن کسی را التحقیق
التقویم پیش شدن و پیش کردن التلقین یاد دادن **باب سوم** بروزن
تفعل ست چون التقبل پذیرفتن تصریفه تقبل یتقبل تقبلا فهو متقبل

وتقبيل يتقبل تقبيلا فهو متقبل الامر منه تقبل والنهي عنه لا تتقبل التفكه میوه خوردن
التبثث درنگ کردن التجمل شتافتن التبسم دندان سپید کردن بدانکه در باب تفعل وتفاعل
هرجا که دو تا در اول کلمه بهم آیند روا باشد که یکی را حذف کنند **باب چهارم** بروزن
مفاعلة چون المقاتلة والقتال بایکدیگر کارزار کردن **تصریفه** قاتل يقاتل مقاتلة
وقتالا فهو مقاتل وقوتل يقاتل مقاتلة وقتالا فهو مقاتل الامر منه قاتل والنهي عنه لا تقاتل
المعاقبة والعقاب بایکدیگر عذاب کردن المخادعة والخداع فریفتن الملازمة والالتزام
باهم لازم گرفتن المبارکة برکت گرفتن بخدای عز وجل یکی یا بچیزی المشاركة باهم
شریک شدن **باب پنجم** بروزن تفاعل چون التقابل بایکدیگر روبرو شدن **تصریفه**
تقابل يتقابل تقابلا فهو متقابل وتقوبل يتقابل تقابلا فهو متقابل الامر منه تقابل
والنهي عنه لا تتقابل التخاصم بایکدیگر خصومت کردن التحاذف بایکدیگر پنهان گفتن
التعارف بایکدیگر شناختن التفاخر بایکدیگر فخر کردن اما رباعی بر دو گونه است یکی
مجرد که در و حرف زائد نباشد و دوم متشعب که در و حرف زائد هم باشد اما آنکه در و
حرف زائد نباشد آن یک باب است **باب اول** بروزن فعللة چون البعثرة
برانگیختن **تصریفه** بعثر يبعثر بعثرة فهو مبعثر وبعثر يبعثر بعثرة فهو مبعثر الامر منه
بعثر والنهي عنه لا تبعثر الدحرجة بسیار گردانیدن العسكرة لشکر ساختن القنطرة
پل بستن الزعفرة زرد کردن بزعفران اما رباعی متشعب آن باشد که در و حرف زائد باشد
و آن بر دو گونه است یکی آنکه در و همزه وصل نباشد و دیگر آنکه در و همزه وصل باشد اما آنکه در و همزه وصل نباشد

آن نیز یک باب است **باب اول** بر وزن تفعلل چون التسربل پیراهن پوشیدن
تصریفه تسربل یتسربل تسربلا فهو متسربل الامر منه تسربل والنهی عنه لا تتسربل
التبرقع برقع پوشیدن التزندق زندیق شدن التبختر بناز خرامیدن تا آنکه در همه
وصل در آید آن دو باب است و آن هر دو باب لازم است **باب اول** بر وزن افعنلال چون
الازبئشاق بتاد شدن تصریفه ازبئشق یزبئشق ازبئشاقا فهو مزبئشق الامر منه
ازبئشق والنهی عنه لا تزبئشق الاحرنجام جمع شدن الابلنداح فراخ شدن جایگاه الاغبرار
سیاه شدن موی الانسطاح بر قفا افتادن بدانکه این باب در قرآن شریف نیامده است **باب**
دوم بر وزن افعلال چون الاقشعرار موی بر تن خاستن تصریفه یقشعر یقشعر
اقشعرارا فهو مقشعر الامر منه اقشعر والنهی عنه لا تقشعر الاقططرار
الاقططرار سخت ناخوش شدن الاشفهرار پراگنده شدن الازمهرار سرخ شدن چشم از خشم
الاشمهرار سخت شدن خار بدانکه این باب در قرآن شریف آمده است کما قال الله تعالی
تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم اما ثلاثی منشعب که ملحق بر باعیست
نیز بر دو گونه است یکی آنکه ملحق بر باعی مجرد باشد دوم آنکه ملحق بر باعی مجرد نباشد اما آنکه
ملحق بر باعی مجرد باشد آنرا هفت بابست **باب اول** بر وزن فعللة بتکرار لام چون
الجلبتة چادر پوشیدن تصریفه جلبب یجلبب جلببة فهو مجلبب وجلبب یجلبب جلببة
فهو مجلبب الامر منه جلبب والنهی عنه لا تجلبب الشملة شنافتن لیس بدر الباب فی القرآن
باب دوم بر وزن فعنلة بزیادة النون بین العین واللام چون القلنسة کلاه پوشیدن

تصریفه قلنس تقلنس قلنسة فهو متقلنس الامر منه تقلنس والنهی عنه لا تقلنس
ولیس فی القرآن **باب سوم** بروزن فوعلة بزیادة الواو بین الفاء والعین چون
الجوربة پاتابه پوشیدن تصریفه جورب یجورب جوربة فهو مجورب الامر منه
جورب النهی عنه لا تجورب **الخوقنة** سخت پیر شدن ولیس فی القرآن **باب چهارم**
بروزن فعولة بزیادة الواو بین العین واللام چون السروالة ازار پوشیدن تصریفه
سروال یسروال سروالة فهو مسروال الامر منه سروال النهی عنه لا تسروال **الجهورة**
آواز بلند کردن ولیس فی القرآن **باب پنجم** بروزن فیعلة بزیادة الیاء بین الفاء والعین
چون الخیعلة پیراهن آستین پوشیدن تصریفه خیعل یخیعل خیعلة فهو مخیعل وخوعل یخوعل
خیعلة فهو مخیعل الامر منه خیعل والنهی عنه لا تخیعل **الهیمنة** گواه شدن یقال ان الهاء فیه
مبدلة من الحمزة **الصیطرة** گماشته شدن وجاء فی القرآن کما قال الله تعالی لست
علیهم بمصیطر بدانکه خوعل در اصل خیعل بود از جهت ضمه ماقبل باواو گشت خوعل
باب ششم بروزن فعیلة بزیادة الیاء بین العین واللام چون الشریفة افزونی برگهای کشت بدین
تصریفه شریف یشریف شریفة فهو مشریف الامر منه شریف والنهی عنه لا تشریف
الجزیلة زراندودن ولیس فی القرآن **باب هفتم** بروزن فعلاة بزیادة الالف
المبدلة من الیاء بعد اللام چون القلساة کلاه پوشانیدن اصله قلیسة فقلبت الیاء
الفا لتحرکها وانفتاح ماقبلها تصریفه قلسی یقلسی قلساة فهو مقلس وقلسی یقلسی
قلساة فهو مقلسی الامر منه قلس والنهی عنه لا تقلس **الجعباة** افگندن ولیس فی القرآن

بدانکه قلسی در اصل قلسیٰ بود یا متحرک ماقبلش مفتوح آن یا را بالف بدل کردند قلسی
شد و تقلسی در اصل تقلسیٰ بود ضمه بر یا دشوار داشته ساکن کردند تقلسی شد متقلس در اصل
متقلسیٌ بود ضمه بر یا دشوار داشته ساکن کردند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا افتاد
متقلس شد و قلسی در اصل محرک تقلسے در اصل تقلسیٌ بود ضمه بر یا ثقیل بود ساکن کردند یا الف گشت
تقلسے شد متقلسی در اصل متقلسیٌ بود یا را از جهت فتحه ماقبل الف بدل کردند التقاء ساکنین شد
میان الف و تنوین الف افتاد متقلسے شد قلس در اصل قلسیٌ بود یا بعلامت جزم افتاد
قلس شد لا تقلس در اصل لا تقلسیٌ بود همانست اینجا نیز یا بعلت جزمی افتاد لا تقلس شد
اما آنکه ملحق بر باعی منشعب باشد آن نیز بر دو گونه است یکی آنکه ملحق بتدحرج باشد دوم
آنکه ملحق بدحرجم باشد اما آنکه ملحق بتدحرج باشد آنرا هشت باب است **باب**
اول بر وزن تفعلل بزیادة التا قبل الفا و تکرار اللام چون التجلبب جامه پوشیدن
تصریفه تجلبب یتجلبب تجلببا فهو متجلبب الامر منه تجلبب والنهی عنه
لا تجلبب التغبر گرد آلود شدن ولیس فی القرآن **باب دوم** بر وزن تفعلل بزیادة التا
قبل الفا و النون بین العین و اللام چون التقلنس کلاه پوشیدن **تصریفه** تقلنس یتقلنس
تقلنسا فهو متقلنس الامر منه تقلنس والنهی عنه لا تقلنس ولیس فی القرآن **باب سوم**
بر وزن تمفعل بزیادة التا و المیم قبل الفا چون التمسکن حالت خواری پیدا کردن **تصریفه**
تمسکن یتمسکن تمسکنا فهو متمسکن الامر منه تمسکن والنهی عنه لا تمسکن التمندل منديل بستن
یقال مندل الرجل اذا مسح یده بالمندیل اعلم ان هذا الباب شاذ بل من قبیل الغلط

بحث تفعلل و تمفعل بر باعی مزید

لا

علی التنوین المیم اصلا **باب چهارم** بروزن تفعلت بزیادة التاء قبل الفاء وبعد اللام
چون التعفرت خبیث شدن یقال تعفرت الرجل اذا صار عفریتا ای خبیثا **تصریفه**
تعفرت یتعفرت تعفرتا فهو متعفرت الامر منه تعفرت والنهی عنه لا تتعفرت اعلم
ان هذا الباب غریب **باب پنجم** بروزن تفوعل بزیادة التاء قبل الفاء والواو
بین الفاء والعین چون التجورب پاتابه پوشیدن **تصریفه** تجورب یتجورب تجوربا فهو
متجورب الامر منه تجورب والنهی عنه لا تتجورب التکوثر بسیار شدن ولیس فی القرآن **باب ششم**
بروزن تفعول بزیادة التاء قبل الفاء والواو بین العین واللام چون التسرول ازار پوشیدن
تصریفه تسرول یتسرول تسرولا فهو متسرول الامر منه تسرول والنهی عنه لا تتسرول
التدبور گذشتن شب ولیس فی القرآن **باب هفتم** بروزن تفعل بزیادة التاء
قبل الفاء والباء بین الفاء والعین چون التجبل پیراهن آستین پوشیدن **تصریفه**
تجبل یتجبل تجبلا فهو متجبل الامر منه تجبل والنهی عنه لا تتجبل التعبهر سامان
شدن الشیطان فرمانی کردن بدانکه این باب در قرآن شریف نیامده است **باب هشتم**
بروزن تفعل بزیادة التاء قبل الفاء والباء بعد اللام که در اصل تفعلی بوده است ضمه لام را
بکسره بدل کردند پس ضمه بر یاء دشوار داشته ساکن کردند التقای ساکنین شد میان یاء و تنوین
یاء قاضی شد چون التقلسی کلاه پوشیدن **تصریفه** تقلسی یتقلسی تقلسیا فهو متقلسی
الامر منه تقلس والنهی لا تتقلس ولیس فی القرآن المجید بدانکه زیادت تا در اول این ابواب برای
الحاق نیست بلکه برای معنی مطاوعت است چنانکه تدحرج بود زیرا که الحاق بزیادت

حروف در اول کلمه نیامده است اما آنکه ملحق باخر نجم باشد و باب است و این بر دو در
قرآن شریف نیامده است **باب اول** بر وزن اِقْعِنْسَاس بزیادة همزة الوصل قبل
الفاء والنون بعد العین وتکرار اللام چون اَلْاِقْعِنْسَاس سخت واپس شدن تصریفه اِقْعَنْسَسَ
یَقْعَنْسِسُ اِقْعِنْسَاسًا فَهُوَ مُقْعَنْسِسٌ الامر منه اِقْعَنْسِسْ والنهی عنه لَا تَقْعَنْسِسْ اَلْعِرْنَكَاك
سیاه شدن موی **باب دوم** بر وزن اِسْلَنْقَاء بزیادة همزة الوصل قبل الفاء والنون بین
العین واللام والیاء بعد اللام چون اَلْاِسْلَنْقَاء بر قفا خفتن بدانکه اِسْلَنْقَاء اصل
اِسْلَنْقَایٌ بوده است یا بعد الف افتاد پس همزه گشت اِسْلَنْقَاءٌ شد تصریفه اِسْلَنْقَی
یَسْلَنْقِی اِسْلَنْقَاءً فَهُوَ مُسْلَنْقٍ الامر منه اِسْلَنْقِ والنهی عنه لَا تَسْلَنْقِ اَلْاِسْرِنْدَاء غلبه کردن خواب
بر مردم بدان اَلْحَقَكَ اللّٰهُ تَعَالٰی بِالصَّالِحِیْنَ که الحاق در لغت بمعنی رسیدن
و رسانیدن است و در اصطلاح اهل صرف آنست که در کلمه حرفی زیاده کنند
تا آن کلمه بر وزن کلمه دیگر شود از برای آنکه معامله که با ملحق به کرده شود با ملحق نیز
کرده آید و شرط الحاق آنست که مصدر ملحق با ملحق به موافق باشد نه مخالف

تتمه

نسخه منشعب منظوم

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد خدا و نعت رسول — گوش کن از من ظلوم و جهول
فعل زان رو که از حروف اصول — شد مرکب دو نوع شد منقول
موجزش میکنم بنظم بیان — یک ثلاثی دگر رباعی دان

هر یکی این دو قسم را ای یار
پس ثلاثی مجرد ست دو قسم
مطرد شد به پنج باب و علم
شاذ زانیست زائد از سه باب
پس ثلاثی مزید را شانیست
غیر ملحق تو او لا بسنگر
یا نیاید تو بعد ازین در باب
اجتناب ست و دیگر استنصار
باز اختشوشن ست و افعوال
نهم اطمئنان آمد آن بی فصل
پنج باب ست اولین اکرام
چارمین را مقاتله بشمار
پس رباعی مجرد از زائد
برد و گونه مزید فیه بدان
لیک آن قسم اولین ای یار
دومین قسم را توای دلبر
پس ثلاثی مزید فیه کدام

چون مجرد مزید فیه شمار
مطرد شاذ دان تو آنرا اسم
نصر و ضرب ست و سمع و فتح و کرم
حسب و فضل ست کاذبم در باب
بار باعی ست ملحق و یا نیست
همزهٔ وصل آیدش بر سر
کان در آید از و بود نه باب
انفطار احمرار و احمرار
هشتم انا قل ای چو ان و سحال
وانکه ناید بروز همزهٔ وصل
باز نگریم پس تفعل نام
پنجمین ست تقاتل از بر دار
غیر یک باب بعثرة ناید
یک مع حرف وصل یک بی آن
باب آخر تجهم ست و تشوار
غیر باب تدحرج مشمر
بار باعی ست ملحق از وی گو